

تقسیم‌بندی اعتقادی «بلاد» در فرهنگ دین، مبین ضرورت موضع‌گیری اعتقادی درباره «مدل اداره» به عنوان ابزار تأمین معاش و مدیریت در «شهرها»ی امروزی

حجت الاسلام محمدصادق حیدری

روز هفتم محرم (۶ شهریور ۱۳۹۹)

بحث درباره فرازهای ابتدایی سوره مبارکه فجر - که طبق روایات، سوره امام حسین (ع) است - بود و این‌که چگونه کلام خداوند متعال و سوره منتسب به ولیّ خدا، با مسئله قیام امام حسین (ع) و مسائل امروز جامعه ما مرتبط می‌شود و تکلیف ما را معین می‌کند. آیاتی از این سوره که مربوط به قوم عاد و قوم ثمود بود و خدای متعال در آنها روند زندگی و نحوه حیات اقوام کافر را توبیخ می‌کند، بیان شد تا معلوم شود بر اساس این آیات و دیگر آیات و روایاتی که در این رابطه وارد شده، خدای متعال زندگی و معاش روزمره را - که تصور می‌شود امری عقلانی است و کفر و اسلام ندارد - به اوصاف ارزشی و اخلاقی و اعتقادی متّصف کرده است. بعد از قضیه قوم عاد و ثمود، خدای متعال با آیه «وَفَرَعُونَ ذِي الْأَوْتَادِ» (فجر/۱۰) به رفتار وحشیانه فرعون با مخالفینش اشاره می‌کند؛ فرعون که صاحب میخ‌ها بود و مخالفین خود را به چهار میخ می‌کشید. یا مخالفین خود را بر زمین می‌گذاشت و به سر و دو دست و دو پای آنها میخ می‌زد یا طبق بیانی که در آیات دیگر آمده: «لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَبْقَى» (طه/۷۱) این به صلیب‌کشیدن را بر روی چوب‌هایی که از درخت نخل فراهم می‌شد، انجام می‌داد تا دشمنانش در مقابل چشم همه به این وضع فجیع

۱. این مباحث در دهه اول محرم ۱۳۹۹ در هیئت گفتمان انقلاب شهر مقدس قم مطرح شده است. جهت دریافت صوت و متن کامل مباحث به پیام‌رسان «بله و ای‌تا» به نشانی ذیل مراجعه کنید:

جان بدهند. این نحوه ترساندن و ایجاد خوف و رعب و استبداد و تحکمی بود که برای ادامه سلطنت خود در نظر گرفته بود و از این طریق، هیبتی مادی و جنایتکارانه ایجاد کرده بود.

سپس خدای متعال رفتارهای قوم عاد و قوم ثمود و فرعون را جمع بندی می کند و یک وصف اعتقادی به نحوه زندگی و معاش آن‌ها نسبت می دهد: «الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ» (فجر/۱۱) همانان که در شهرها، طغیان و سرکشی کردند. البته بعضی از اوصافی که پیش از این، از آیات و روایات دیگر نسبت به زندگی کفار بیان شد، اوصاف اخلاقی و ارزشی بود اما در اینجا صراحتاً یک وصف اعتقادی به آنها منتسب می شود که «طغیان بر خداوند متعال» است. دشمنی، عتو، درگیری، انکار و عناد با دستگاه الهی است. «فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ» (فجر/۱۲) پس در شهرها بسیار تبهکاری و فساد کردند. حال این طغیان و فساد در کجا محقق می شود؟ این رفتارهای ضداعتقادی و ضدارزشی طبق تصریح آیه شریفه، در «بلاد» و «شهرها» رخ می دهد و باید توجه داشت که شهرها، مظهر زندگی روزمره، متن و عینیت حیات بشری است. نتیجه این رفتارها هم این شد که خدای متعال تازیانه عذاب خود را بر آنها فرود آورد و خدای متعال هنوز هم در کمین کسانی است که چنین اعمالی را مرتکب می شوند: «فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ * إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ». (فجر/۱۳ و ۱۴)

حال معنای شهر و زندگی شهرنشینی چیست؟ شهر و شهرنشینی به صورت ساده به این معناست که با آغاز روز لازم نیست به جنگل و صحرا و طبیعت بروید تا قوت و خوراکی و سایر اقلام مورد نیاز برای زندگی را پیدا کنید بلکه به مغازه‌های مختلف مراجعه می کنید و خرید خود را انجام می دهید و به این صورت، نیازهای روزمره را برطرف می کنید. یا با فرارسیدن شب و هنگام استراحت، از خطر مالی و جانی نمی ترسید و برای جان و مال و خانه و خانواده‌ی خود احساس امنیت دارید. شهر جایی است که وقتی از خانه خود بیرون می آید، سیستم حمل و نقل وجود دارد و برای رسیدن به محل مورد نظر، از آن بهره مند می شوید. لذا شهر فقط به محل سکونت تعدادی از انسان‌ها تعریف نمی شود بلکه در شهرها، ابعاد مختلف حیات بشری تأمین می شود و اساساً به دلیل تأمین این نیازهای مختلف است که انسان‌ها حاضر به سکونت در آن می شوند. گرچه نیازهای بشری در گذشته محدود بود و در زمان حال بسیار گسترده تر شده است. البته نباید بحث را به یک شهر منحصر کرد بلکه معمولاً مجموعه‌ای از شهرها تحت فرمان بری یک حاکمیت قرار داشته و دارند که حاکمان همه آنها را بر طبق منویات خود اداره می کنند. لذا مشاهده می شود که در آیات سوره فجر نیز از صیغه جمع استفاده شده و به جای «بلد»، به «بلاد» اشاره شده است. مانند فرعون که یک امپراطوری داشت و مجموعه‌ای از شهرها را در همه ابعاد حیات بشری، به صورت طاغیانانه اداره می کرد. پس درست است که برای

هر شهر یا ولایتی، یک والی وجود داشت اما همه این والیان زیر نظر شاهان و امپراطورها بودند که مجموع این شهرها را در ابعاد مختلف بشری یا با وصف الحادی و یا با وصف الهی (کفر و اسلام) اداره می کردند.

ممکن است گفته شود: «این که طغیان و فساد در برخی شهرها رخ می دهد، مساله خاص و جدیدی نیست زیرا افرادی که در شهرها زندگی می کنند می توانند دست به اعمال طاغیانانه و مفسدانه بزنند. یعنی به دلیل وجود انسان های کافر یا فاسق، افعال حرام نیز در محل زندگی آنها محقق می شود و این ربطی به کفرآمیز بودن یا الهی بودن نحوه تأمین معاش ندارد.» گرچه در آیات سوره فجر، شهرها به عنوان محل و ظرفی برای طغیان و فساد معرفی شده اند اما اگر به مجموعه آیات و روایات و فرهنگ وحی توجه شود، معلوم می شود که «بلد» و «بلاد» یک عنوان مهم در قرآن و حدیث است و فی نفسه به اوصاف ارزشی و اعتقادی متّصف شده است. به عنوان نمونه، در دعای شب جمعه آمده: «فَهَبْ لِي يَا إِلَهِي فَرَجًا بِالْقُدْرَةِ الَّتِي تُحْيِي بِهَا مَيِّتَ الْبِلَادِ» خدایا با همان قدرتی که شهرهای مُرده را زنده می کنی، فرج و گشایشی برای من ایجاد کن. ملاحظه می کنید که وصف «مرگ و مُردگی و مُردن» بر خود شهرها و بلاد بار شده که با قدرت الهی زنده می شوند و وصف «حیات» پیدا می کنند. البته معلوم است که شهرهای مُرده در اینجا به معنای آن نیست که واقعا شهر از بین رفته باشد و تمامی افراد آن از لحاظ فیزیکی دچار مرگ شده باشند بلکه مقصود، یک امر ارزشی و اعتقادی است. موید این برداشت، موارد استعمال اوصافی مثل «موت» و «حیات» در فرهنگ قرآن و روایات است. به عنوان نمونه، در روایتی ذیل آیه «يُخْرِجُ الْحَيِّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ» (انعام/۹۵) از امام صادق (ع) نقل شده^۲: «حیّ در اینجا به معنای مؤمنی است که از طینت کافر خارج شده و میّت به معنای کافری است که از طینت مؤمن خارج شده» و سپس امام (ع) آیه «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ» (انعام/۱۲۲) را هم بر همین اساس معنا می کنند و برای اثبات این مطلب، به آیه: «لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ» (یس/۷۰) استشهاد می کنند که در آن «حیّ» در مقابل «الکافرین» قرار گرفته است. پس مشاهده می کنید که وصف «حیات» در فرهنگ دین مکرراً به «اسلام و ایمان» و وصف «مرگ» مکرراً به «کفر» معنا شده و لذا نفس شهرها و بلاد هم به مُرده (کافر) و زنده (مومن) متّصف شده و بر اساس معیار اعتقادی، تقسیم بندی می شوند. در دعای عهد نیز عرضه می داریم: «وَأَعْمُرُ اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَ أَحْيِي بِهِ عِبَادَكَ» خدایا به وسیله امام زمان (عج) شهرهای خود را آباد و بندگان خود را زنده کن. روشن است که در این دعا نیز حیات و زنده بودن انسان ها و

۲. الکافی، ج ۲، ص ۵.

آبادانی شهرها در کنار هم قرار گرفته است. حال آیا اگر ادراک متداول را در نظر بگیریم و آبادانی و زندگی شهری یک امر عقلانی و مشترک بین اسلام و کفر باشد، شهرهایی مثل نیویورک، پاریس، لندن، لس آنجلس، توکیو و ... نمونه‌ی شهرهای آباد هستند! اما در دعای عهد گویا آبادی این شهرها به هیچ گرفته شده که هر روز برای آبادی شهرها به دست حضرت ولی عصر (عج)، دعا می‌شود و «وَأَعْمُرُ اللَّهْمَّ بِهِ بِلَادَكَ» تکرار می‌شود. گویا اسلام، این گونه آبادانی‌های منحصر در ماده و مبتنی بر دنیاپرستی را به هیچ می‌گیرد و قبول ندارد. نه اینکه توجهی به وضعیت مادی بشر نداشته باشد بلکه به دنبال این است که وضعیت مادی بشر و زندگی روزمره و متن حیات او را بر مبنای تکامل معنوی و افزایش قدرت اسلام مهندسی کند و حیات و آبادانی را به این منحصر می‌داند که شکل کامل آن فقط توسط حضرت صاحب الزمان (عج) محقق می‌شود. لذا در دعای سرداب مقدس، همین مطلب در توصیف شهرهای کفار و اهل دنیا با صراحت بیشتری بیان شده: «اخربوا بلادک و اضلّوا عبادک» شهرهای تو را خراب کردند و بندگان تو را گمراه کردند. این زیارت علاوه بر این که همه زمان‌ها را در بر می‌گیرد، در زمانی بیان شده که تمدن خلفا اوج گرفته و آبادانی به راه انداخته و عباسیان شهرهای جدیدی مثل سامرا احداث کرده‌اند. یعنی در آن زمان نیز هم در تمدن کفار (امپراتوری ایران و روم) شهرهای آباد و زندگی‌های با کیفیتی در مدائن و قسطنطنیه و آتن بوده و هم در تمدن منافقین (امپراتوری اموی و عباسی و عثمانی و ...) زندگی شهری و آبادانی در دمشق و بغداد و سامرا و استانبول و ... برقرار بوده است. اما با این وجود و در چنین فضایی، اوضاع بشریت در این زیارت شریفه به «خرابی شهرها» توصیف شده و سپس در ادعیه دیگر، آبادانی و حیات شهرها به حضرت ولی عصر (عج) منوط شده است. لذا در زیارت روز جمعه به حضرت بقیه الله (عج) عرضه می‌داریم: «السلام علیک یا عین الحیاة» سلام بر تو ای سرچشمه زندگی. حال اگر سرچشمه زندگی در پس پرده غیبت باشد، زندگی معنا پیدا می‌کند؟! و راه کسانی را که بدون توجه به این سرچشمه و بلکه با انکار آن، یک نحوه حیات و زندگی را در جهان به راه انداخته‌اند، می‌توان تأیید کرد؟! در صورت توجه به این فراز از زیارت، آیا می‌توان تصور کرد که زندگی و حیاتی که سرچشمه و منبع آن حضور ندارد، در صورت رعایت احکام فردی دچار مشکل خاصی نبوده بلکه با کفار مشترک و هم‌راستا است؟! یا به دلیل تسلط نحوه زندگی اغیار بر زندگی ماست که لیاقت بهره‌مندی از منبع و سرچشمه زندگی را از دست داده‌ایم؟! آیا با غیبت سرچشمه زندگی، نباید در تعریف متداول از زندگی که آن را پذیرفته‌ایم، کمی به تردید بیفتیم؟! آیا در صورت توجه به این معانی بلند، می‌توان بدون تأمل مجدد، سریعاً تأمین معاش و زندگی روزمره را موضوعاً خارج از خطابات شارع مقدس دانست و اوامر و نواهی را به احکام فردی منحصر کرد؟!!

امکان عمل به همان احکام فردی، وابسته به نحوه شهرنشینی و طرز مدیریت شهرها نیست و از آن تاثیر نمی‌پذیرد؟! این محیط را چه کسانی و از طریق چه ابزارهایی می‌سازند و مدیریت می‌کنند؟ نحوه طراحی بسترها و محیط‌های حاکم بر زندگی‌ها و شهرها - که سرنوشت بشر را رقم می‌زند - در نزد شارع مقدس حکمی ندارد؟! اوصافی مثل خرابی و مرگ و طغیان که خدای متعال آنها را بر شهر و بلاد و زندگی شهری بار می‌کند، آیا قابل تأمل نیست؟!

در زیارت جامعه کبیره نیز برای توصیف ائمه معصومین (ع)، عبارت «و سَاسَةَ الْعِبَادِ وَ أَرْكَانَ الْبِلَادِ» ذکر شده که دوباره سرنوشت و مدیریت عباد و وضعیت بلاد را در کنار هم قرار می‌دهد و ائمه معصومین (ع) را «رکن شهرها» معرفی می‌کند. اگر شهر و زندگی شهرنشینی بر اساس تأمین معاش و امور روزمره به عنوان یک نیاز مشترک بشری تعریف شود و اسلام و کفر نپذیرد، چطور می‌شود ائمه معصومین (ع) را رکن آن دانست؟ آیا اهل بیت (ع)، رکن در اموری بودند که ربطی به دین نداشته؟! واضح است که هم در گذشته (که اهل بیت در تقیه بودند و دخالتی در حکومت نداشتند) و هم در امروز (که امام زمان در غیبت هستند) تغذیه و بهداشت و حمل و نقل و امنیت و اقتصاد و بازار و سایر فعالیت‌های روزمره در شهرها دچار اختلال نبوده و در جریان است. حال آیا می‌شود ارکان یک مقوله وجود نداشته باشد اما آن مقوله به خوبی به کار خود ادامه دهد؟! یا آنچه ما به عنوان شهر خوب و زندگی خوب تصور می‌کرده‌ایم، در واقع وضعیت بدی داشته و دارد و بدون رکن خود دچار اختلال‌های بزرگ و فسادهای شدید است؟ پس شهر و شهرنشینی و زندگی روزمره در آن، چگونه به ائمه معصومین (ع) مربوط می‌شود؟ آن هم به صورتی که این ذوات مقدس، رکن در آن باشند؟ به احتمال قوی، «ارکان البلاد» وقتی معنا پیدا می‌کند که تکامل مادی شهر و تأمین معاش در آن، بر محور تکامل معنوی تعریف شود. در این صورت نمی‌توان گفت: «اگر هر فرد و قشری به صورت متداول به کسب و کار و حرفه خود پردازد و در کنار آن، به تکالیفی همچون نماز و روزه و زکات و حج عمل کند، به حیات و زندگی و شهر دینی دست خواهیم یافت.» بلکه باید شغل و تحصیل و هویت‌های اجتماعی، مناصب و جایگاه‌ها، قشرهای حاکم و محکوم، حذف و اضافه‌ی حرفه‌ها و صنایع و... بر محور تکامل معنوی تعریف شود؛ یعنی سهم افراد و اقشار مختلف و حرف و صنایع گوناگون در افزایش قدرت اسلام و صیانت از پرستش خدای متعال تعیین شود تا با ساخت یک جامعه منسجم و یک شهر هماهنگ در همه عرصه‌ها، بت پرستی و دنیاپرستی و کفر و ممات و مرگ را از جوامع و شهرها و بلاد دور کند؛ که این مهم جز با تبعیت از معصوم و تکیه به علم خطانپذیر و الهی او ممکن نمی‌شود.

پس با توجه به قرارگرفتن «بلاد» و «عباد» در کنار یکدیگر و اتصاف بلاد به اوصاف ارزشی و اعتقادی در فرهنگ دینی، دیگر نمی‌توان از این مسائل به سادگی عبور کرد و با بیان کلیاتی از آیات و روایات در ۵۲ باب فقهی و منحصر کردن آنها به احکام فرد یا متعاملین، محیط و بستری اجتماعی که زندگی بشر را رقم می‌زند به عقلاء بسپاریم و بگوییم: «این حیطة، بین اسلام و کفر مشترک است و شارع مقدس کاری با این امور ندارد و همان طور که در هزار سال پیش بشریت با چهار پا جا به جا می‌شد و این نحوه از حمل و نقل، ربطی به خدا و پیغمبر نداشت؛ امروز نیز که با ماشین جا به جا می‌شوند ربطی به خدا و پیغمبر ندارد.» بله، اگر ساده‌اندیشی کنیم و یک کالا مانند ماشین شخصی را از همه‌ی امور مربوط به آن تفکیک کنیم و کارخانه سازنده آن و سیاست‌های صنعتی حاکم بر کارخانه‌های یک کشور و استراتژی صنعت حاکم بر دنیا و آثار این امور بر سرنوشت بشر را در نظر نگیریم، ملاحظه اوصاف مادی یا الهی در آن بسیار سخت است. گذشته از این ماشین شخصی، آیا نباید درباره ابزارهای اجتماعی‌ای تأمل کرد که مثل یک ماشین بسیار بزرگ، نه یک خانواده بلکه یک ملت را سوار می‌کند و با گذشت چند سال، آن ملت را در نقطه معین و متفاوتی پیاده می‌کند؟! آیا ممکن است در این سفر بزرگ و طولانی و با رسیدن به آن مقصد، هیچ تغییری در حالات و افکار و اعمال و اعتقادات و ارزش‌های یک ملت حاصل نشود؟! این تغییرات در برآیند خودشان مثبت هستند یا منفی؟! آیا روحانیت و متدینین وقتی در مسند حاکمیت قرار گرفته‌اند، نسبت به این تغییراتی که بر اثر این سفر و این ماشین در جامعه و اعضای آن حاصل می‌شود، مسئولیتی ندارند؟!!

سوره فجر به عنوان سوره امام حسین (ع) و سایر آیات و روایات مرتبط با آن به ما نشان می‌دهد که شهر و زندگی شهری و مدیریت ابعاد حیات بشری و محیط حاکم بر آن، با کفر و اسلام و حیات و ممات و طغیان و طاعت کاملاً ارتباط دارد که این ارتباط را می‌توان به این صورت توضیح داد: حکمرانی و مدیریت شهرها و کشورها در گذشته، در مقایسه با امروز بسیار ساده و بسیط بوده است. در مدیریت شهرهای قدیم، کاری به چگونگی انجام آهنگری، خراطی، بقالی و خیاطی و ... نداشتند بلکه نحوه و کیفیت این امور، به دست خود شخص بود و هر طور که این حرفه را از پدر خود یاد گرفته بود، همان را ادامه می‌داد. تنها کاری که دولت‌ها و مدیران شهرها و کشورها در آن زمان انجام می‌دادند، تأمین امنیت درون شهرها بوسیله داروغه و تأمین امنیت مرزها بوسیله ارتش بود و وارد بقیه امور اداره نمی‌شدند. چرا که اساساً خود را متعهد به مردم نمی‌دیدند بلکه مردم را مایملک خود می‌دانستند. البته اینگونه نبود که مطلقاً نیازهای مردم را بر طرف نکنند. چون اگر مردم می‌دیدند، هیچ کدام از نیازهایشان توسط هیأت حاکمه برطرف نمی‌شود، بر ضد همان شاه مستبد نیز شورش

و قیام می‌کردند. لذا یک تأمین نیاز اولیه بنام امنیت داخلی و خارجی صورت می‌گرفت. اما در حال حاضر و طی ۲۰۰ الی ۳۰۰ سال گذشته که شرایط زندگی بشری تغییر کرده و مدام می‌خواهیم رابطه قیام امام حسین (ع) و دفاع از اسلام در برابر کفر را با وضعیت کنونی جامعه خود بسنجیم و درگیر مشروطه سیاسی بوده‌ایم یا مواجه با مشروطه اقتصادی هستیم، ملاحظه می‌کنیم شهرها وضعیت جدیدی پیدا کرده‌اند و حاکمیت و حکمرانی و شکل اداره و کیفیت مدیریت، تفاوت اساسی با گذشته پیدا کرده است. پس باید بتوانیم نسبت امام حسین (ع) و قیام عاشورا را با این موضوع جدید (اداره کشور) تمام کنیم. به این دلیل که سرنوشت بشر در این عرصه رقم می‌خورد.

اگر «بلاد» به عنوان یک موضوع و عنوان اعتقادی و اخلاقی در فرهنگ قرآن و اهل بیت (ع) بیان شده، چگونه بر این موضوع جدید و زندگی امروز تطبیق می‌شود؟ یک خطر بزرگ این است که به تفاوت ماهوی بین شهرنشینی در قبل از رنسانس با زندگی شهری و مدیریت شهرها و کشورها در پس از رنسانس توجه نکنیم و وضعیت امروزی بلاد و شهرها و شهرنشینی و مدیریت زندگی بشر (که شهر مصداق عینی آن است) را با آن زمان یکسان بدانیم و احکام و عناوین شرعی را بر هر دو، به صورت مشابه تطبیق دهیم و از این واقعیت غفلت کنیم که ۲۰۰ الی ۳۰۰ سال است که وضعیت مدیریت و حکمرانی و شکل اداره و کیفیت حاکمیت تغییر پیدا کرده است. مدیریت امروزی شهرها و کشورها اصلاً اینگونه نیست که به مسئله امنیت داخلی و خارجی اکتفا کنند بلکه می‌گویند دولت مسئولیت تکامل در همه ابعاد بشری را بعهده دارد و برای تأمین تمام نیازهای مردم باید به بهترین وجه نقش ایفا کند. به این دلیل که مردم دیگر رعیت و مایملک حاکمان نیستند بلکه حاکمان، به خادمان و نمایندگان مردم تبدیل شده‌اند و به دست همین مردم روی کار آمده‌اند. پس شأنی جز تأمین نیازهای مردم ندارند و نیازهای مردم نیز در همه ابعاد گسترش بی‌سابقه‌ای پیدا کرده که باید با سیاست‌گذاری و... تأمین شود. از دکمه لباس بنده و شما که جنس و قیمت آن از سیاست‌گذاری وزارت صنایع نسبت به صنعت پوشاک تأثیر می‌پذیرد تا این پارچه‌های سیاه عزاداری که وضعیت آن تابعی از سیاست‌گذاری در صنعت نساجی است، همه ابعاد زندگی بشری به این صورت درآمده است.

لذا کلا هویت و تعریف شهرها متفاوت شده: در گذشته امنیت شهرها با دژ و قلعه و برج و بارو و دروازه تأمین می‌شد اما اکنون و با وجود برچیده شدن این امور، امنیت شهرها تأمین می‌شود. در شهرهای جهان و ایران خدمات مختلف به صورت شبانه‌روزی ارائه می‌شود و به صورت ۲۴ ساعته برق، گاز، آب، مخابرات، بنزین، بیمارستان، داروخانه و... در دسترس است. یا اگر برای پیمودن فاصله بین تهران و قم مثلاً پنج روز در

راه بودند اما اکنون با دو ساعت این فاصله را طی می کنند. یعنی اگر فقط حمل و نقل را در نظر بگیریم، یک تغییر بسیار بزرگی بوجود آمده که زمان لازم برای پیمودن راه بین تهران و قم از صد و بیست ساعت به دو ساعت تبدیل شده و این یعنی سرعت ۶۰ برابری در حمل و نقل! برای دستیابی به این سرعت، چه تنظیمات مختلف و هماهنگی برای ساخت جاده و اتوبان و استراحتگاه و تأمین روشنایی و آسفالت و ساخت ماشین و حمایت از کارخانه های تولید خودرو و شکل گیری اصناف خدماتی و تعمیراتی آن و... در کار است! که فقط یک مورد آن (ساخت یک اتومبیل) وابسته به سوارکردن بین ده تا بیست هزار قطعه به شکل و کیفیتی خاص در خط تولیدهای پیشرفته است. البته این سرعت و تدابیر و طراحی های که آن را به وجود آورده اند فقط در عرصه حمل و نقل نیست بلکه همه شئون حیات بشری به این سطح رسیده و کلیت جوامع در مسیر پیشرفت مادی، سرعتی پیدا کرده اند که جوامع گذشته در طی هزاران سال حرکت و تلاش خود، به گرد پای آن هم نرسیدند. آیا نباید تأمل کنیم که با چه ابزارها و طراحی های کلانی توانسته اند به چنین سرعتی برسند؟ آن ابزار چیست و با دین ما چه نسبتی دارد و شرایط را برای دین داری تضییق می کند یا توسعه می دهد؟

به صورت تمثیلی می توان گفت بشریت را سوار بر یک ماشین کرده اند که از مسیر معینی به سوی هدف خاصی می رود و ملت ها را بعد از بیست یا سی سال در نقطه خاصی از قدرت و ثروت و علم پیاده می کند. این تمثیلی از آن ابزار کلان است که «مدل اداره» نام دارد و «روش حکمرانی» و «نحوه حاکمیت» را معین می کند. ماشینی است که هفتاد میلیون ایرانی یا یک میلیارد چینی سوار بر آن می شوند تا آنها را در یک نقطه خاصی پیاده کند. این ماشین اجزاء و قطعات مختلف دارد؛ اتوبان هایی برای آن ساخته اند و استراحتگاه های بین راهی و تعمیرگاه و محل سوخت گیری برای آن تعبیه شده و مهندس، تکنیسین و راننده نیاز دارد و دارای مقصد است. لذا باید نسبت آن را با اسلام بیان کنیم. اگر نسبت این امور را با اسلام و عاشورا و امام حسین (ع) معین نکنیم، یعنی سرنوشت حیات بشر و مسیر و مقصد حرکت جامعه را به غیر سپرده ایم و اباعبدالله الحسین (ع) و پیام عاشورا را در سینه زنی و حال خوش خودمان - نعوذبالله - منحصر کرده ایم. آیا خدای متعال در سوره امام حسین (ع) از طغیان در بلاد سخن نگفته؟ شهرنشینی و مدیریت امروزی شهرها و کشورها چگونه رقم می خورد؟ جز با ماشینی به نام مدل اداره؟ آیا این ماشین ما را به سمت طغیان می برد یا طاعت؟ آیا شهرهای ما را متصف به مُردگی و کفر می کند یا زندگی و اسلام؟ آیا مشکلات کشور صرفاً به کارگزاران و مدیران بر می گردد؟ آیا این تصور مثل این نیست که بگوییم همه مشکلات یک سفر به راننده ماشین بر می گردد؟ آیا راننده (مسئولان) در رانندگی خود و برای تعویض دنده و تعیین سرعت و... محکوم قواعد

ساخت ماشین در کارخانه‌ها نیست؟ آیا او به تنهایی ماشین را حرکت می‌دهد؟ یا سوخت و اتوبان و تعمیرکار و مهندسی ماشین و قطعات آن و... در حرکت و سرعت ماشین سهم دارند؟ همه این امور چه نسبتی با اسلام و کفر دارند؟ اگر اسلام و کفر در این ماشین و مقصد آن و تعیین مسیر و قطعات و اجزای آن معنا داشته باشد، نباید به دنبال این باشیم که پیام قیام امام حسین (حفظ اسلام در برابر تسلط کفر) چگونه در این موضوع جریان پیدا می‌کند؟

تسلط کفر در مشروطه سیاسی (سال ۱۲۸۵) در نظام سیاسی و تدوین قانون اساسی ظهور و بروز پیدا کرده بود و پیچیدگی مساله باعث اختلاف بین علما در تطبیق احکام کلی به این موضوع مستحدثه شد و هر دو طیف از علما را از صحنه سیاست حذف کرد و سپس قدرت و سلطنت در اختیار دست‌نشانندگان کفار قرار گرفت. انقلاب اسلامی از پس این فراز و فرودها و بعد از گذشت دهه‌ها و پرداخت هزینه‌های بزرگ، اصل حاکمیت را از کفار پس گرفت اما امروز با نحوه حاکمیت و علم تأمین معاش مواجه شده که پیش از این نبوده و یک موضوع مستحدثه است. این سوال مطرح است که این مدل اداره و این طرز حاکمیت، اسلام و کفر دارد یا خیر. بخش بزرگی از فقها و علما می‌گویند این امور خارج از خطابات و امری عقلانی است که به دین ربطی ندارد و باید به کارشناسان سپرده شود. اما در مقابل، یک درک وجدانی در امام و رهبری و بعضی از انقلابیون وجود دارد که این مدل اداره و این تخصص در کسب معاش و این ماشین را دارای بار ارزشی و اعتقادی می‌داند. لذا هر جا که دستورالعمل کارخانه یا توصیه‌های تعمیرکار را خلاف وجدان دینی و انقلابی می‌بیند، آن را کنار می‌گذارد و به تشخیص خود عمل می‌کند و مثلاً به جای استفاده از سوخت بنزینی، آب در باک ماشین می‌ریزد که باعث کاهش سرعت و اختلال در عملکرد ماشین و نرسیدن به مقصد معین شده می‌شود. البته وقتی کارشناسان این صحنه را می‌بینند آن را به عنوان یک رفتار غیرعلمی و ضدعقلانی معرفی می‌کنند و می‌گویند این ماشین دارای مقصد و جاده و تعمیرگاه‌های مخصوص است که فقط باید از آنها استفاده کرد. یعنی نحوه اداره کشور، یک امر علمی و تخصصی است که باید متخصص آن را وارد کنید تا ماشین را تعمیر کنند و دوباره به راه بیندازند نه اینکه هر تصرفی در این ماشین انجام دهید. در حالی که این تصرف‌ها، یک کار بسیار عالی و شجاعانه است. چون ملت امام حسین (ع) نمی‌خواهد در سیر حرکت اجتماعی‌اش به سمت تفریح‌گاه‌های اهل دنیا در نیویورک و پاریس و توکیو برود یا نمی‌خواهد التماس کند که او را در حواشی این شهرها بپذیرند. بلکه به جای رفتن به سمت عشرت‌کده‌ها می‌خواهد دور بزند و به بلندای قله‌ی «آمادگی برای ظهور» برسد. یعنی این ماشین را در یک اتوبانی قرار داده‌اند که به مقصدی ختم می‌شود و

لذا نباید به دست کاری در این ماشین اکتفا کنیم و در مقابل ناکارآمدی ناشی از آن، منفعل باشیم بلکه ابتدا باید سرعت مان را کم کنیم و متوقف شویم و بعد از آن، گارد ریلی را که در وسط اتوبان قرار داده اند، بشکنیم و دور بزنیم و به سمت آن کوه برگردیم و در حال حرکت به سمت کوه، تدریجاً لاستیک و موتور و بدنه‌ی ماشین را متناسب با حرکت در جاده کوهستانی تغییر دهیم.

در حدیثی قدسی که شیخ صدوق در امالی نقل کرده، خدای متعال در معراج این‌گونه با نبی اکرم (ص) سخن گفته: **بِالْقَائِمِ مِنْكُمْ أَعْمُرُ أَرْضِي بِسَبْحِي وَ تَهْلِيلِي وَ تَقْدِيسِي وَ تَكْبِيرِي وَ تَمْجِيدِي... وَ بِهٖ اُحْيِي عِبَادِي وَ بِلَادِي بَعْلَمِي**؛ با حضرت ولی عصر (عج) زمین را آباد می‌کنم - که این آبادی و عمران با فراگیری تسبیح و تهلیل و تکبیر خدای متعال است - و به وسیله اوست که بندگان و شهرها و بلاد را زنده می‌کنم و زندگی می‌بخشم». حال اگر قرار است حضرت ولی عصر (عج) شهرها را از مُردگی و کفر به زندگی و ایمان برسانند و آنها را آبادانی معنوی ببخشند و ما نیز باید برای این وضعیت آماده شویم و زمینه‌سازی کنیم، نباید بدانیم این ماشین مدل اداره ما را به کجا می‌برد؟ آیا به سمت حضرت ولی عصر (عج) و آرمان شهری که ایشان در نظر دارند، می‌رود و جامعه جهانی و کشور ایران را به آن طرف می‌برد؟ اگر اینگونه نیست، آیا نباید در گام اول این ماشین را به آهستگی متوقف کنیم و بعد دور بزنیم و برگردیم؟ بعضی‌ها ناگهان ترمزدستی را می‌کشند و ماشین چپ می‌کنند و بعضی‌ها گاز می‌دهند و به همان سمتی که برای ماشین معین شده، می‌روند و بعضی‌ها ترمز می‌گیرند اما همین‌طور متوقف می‌مانند و گارد ریل را نمی‌شکنند و ماشین را به سوی مقصد جدید به راه نمی‌اندازند. این، ترسیمی از وضعیت کلان کشور و وضعیت جناح‌های مختلف سیاسی کشور است که بر اساس سوره فجر (سوره امام حسین) توضیح داده شد. آنهایی که آیات و روایات را به این صورت توضیح نمی‌دهند، ارتباط اسلام را (که برای تکامل بشری آمده) با تکامل بشری قطع می‌کنند. می‌گویند بقیه ماشین بسازند و بشریت را در هر مسیری با هر کیفیتی، به مقصدی که خود می‌خواهند، ببرند و از عزاداران حسینی هم دعوت می‌کنند که بر روی این ماشین بزرگ اجتماعی، یا اباعبدالله الحسین (ع) بنویسید و در مسیر هم سینه هم بزنید تا انجام وظیفه محقق شود! اما اگر این ماشین به سمت دنیاپرستی و کفر برود، می‌توان به وظائف گذشته اکتفا کرد؟! اگر برای دنیای خود زحمت و ریاضت کشیده‌اند و ماشینی درست کرده‌اند که در گذشته اصلاً وجود نداشته، نباید به اندازه آنها برای آخرت خود زحمت بکشیم و این پدیده جدید را به دقت بشناسیم تا احکام الهی را به درستی بر آن تطبیق بدهیم و دچار مشکلاتی که در مشروطه سیاسی بر اثر عدم تطبیق صحیح حکم بر موضوع رخ داد، نشویم؟

اسم علمی این ماشین، «مدل اداره» و «مدل توسعه» است که انبوهی از محاسبات کارشناسی، عدد و رقم و ضرائب فنی به همراه آن است. اگر اسلام در این امور حضور نداشته باشد، به معنای آن است که حاکمیت اسلام محقق نشده چون حاکمیت و مدیریت شهرها و کشورها در امروز، از طریق این ابزار و این ماشین محقق می‌شود. مهمترین ابزاری که نحوه حاکمیت را مشخص می‌کند، این مقوله است و این مناصبی که برای اداره کشور شکل گرفته، منصب تصمیم‌گیری درباره شاخصه‌های آب و روغن و سرعت و دور موتور این ماشین است و مسئولین اجرایی و قضایی و تقنینی، رانندگان این ماشین هستند که باید از قواعد رانندگی تبعیت کنند؛ نه این که حاکم بی‌چون و چرا بر این ماشین باشند.

البته جمع زیادی از علمای حوزوی و نخبگان دانشگاهی در ظرفیت دوران مشروطه سیاسی باقی مانده‌اند و فکر می‌کنند صرفاً با احراز عدم مخالفت قانون با شرع می‌توانند «مدل اداره» و نحوه تأمین معاش را اسلامی کنند. در حالی که عرض شد این ظرفیت ادراکی، مربوط به سال ۱۲۸۵ شمسی و دوران مشروطه است. آیا از آن زمان تا امروز هیچ رشد و ارتقائی در دستگاه کفر اتفاق نیفتاده و ما می‌توانیم با ظرفیت دوران مشروطه به مواجهه با ظرفیت امروز کفر پردازیم؟ اگر با نگاه درست به بیانات مقام رهبری توجه شود، ملاحظه می‌کنید که ایشان هم در این ظرفیت متوقف نشده‌اند و در سال ۱۳۷۳ در ابلاغیه خود به رییس جمهور درباره برنامه دوم توسعه فرمودند «سیاست های کلی نظام» باید به دین ربط پیدا کند. سپس در سال ۱۳۸۲ فرمودند «چشم انداز» باید به دین ربط پیدا کند. اما در سال ۱۳۸۹ ملاحظه کردند که یک امر فراتری بر همه این امور حاکم است و لذا با سفارش نسبت به تولید «الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی» تاکید کردند که اساس مدل اداره و الگوی پیشرفت باید بر اساس اسلام باشد. چه بصیرتی که در طی پانزده سال، سه سطح از رشد و ارتقاء در مساله کیفیت اداره مطرح شده و از دستگاه‌های علمی مطالبه شده اما پاسخ مشخصی به این مطالبه داده نشده است. این در حالی است که ارتقاء از مشروطه سیاسی به جمهوری اسلامی و بازپس‌گیری اصل حاکمیت از کفر، هفتاد سال زمان برده است. پس این مباحث، صرفاً یک بحث علمی نیست که به یک خلأ اشاره کند تا در بلندمدت حل شود؛ بلکه مسائل و مشکلات امروز و ناهنجاری‌های اقتصادی و فرهنگی ما ناشی از همین موضوع است. چرا؟ چون همین ماشین اداره است که باعث ایجاد نظم سیاسی و اجتماعی می‌شود.

مقام معظم رهبری در بیانیه گام دوم بیان می‌کند که انقلاب اسلامی «میان جوشش انقلابی و نظم سیاسی و اجتماعی تضاد و ناسازگاری نمی‌بیند، بلکه از نظریه‌ی نظام انقلابی تا ابد دفاع می‌کند». این بیان کاملاً درست است اما در عینیت وقتی حوزه و دانشگاه حاضر نیستند نظم سیاسی و اجتماعی متناسب با آرمان‌ها را تعریف

کنند و هر یک به استدلالی همین ماشین و مدل اداره و نظم ناشی از آن را تایید می‌کنند، نظم و نظام انقلابی شکل نمی‌گیرد بلکه نظم مادی و سرمایه‌داری به جان انقلاب می‌افتد تا آن را در نظم خود منحل کند و اگر انقلاب از خود مقاومتی نشان بدهد، آن را متهم به بی‌نظمی می‌کند. چون امروزه مدل اداره است که نظم دهنده انسان‌ها و جوامع می‌باشد. دقیقاً مثل ماشین یا اتوبوسی که با تعیین زمان حرکت، سرعت، مسیر، تعداد صندلی، نوع چینش، وقت استفاده از کولر یا بخاری و... عملاً نظم خاصی را برای مسافری خود ایجاد می‌کند. لذا انقلاب اسلامی تا زمانی که کیفیت حاکمیت را از اسلام نگرفته و به دلیل عدم همراهی حوزه و دانشگاه به همین ماشین مادی مبتلاست، در بخش‌های مختلفی از این ماشین تصرف می‌کند که هم باعث جلوگیری از حرکت به سمت مقاصد مادی می‌شود و هم عامل ایجاد ناهماهنگی در کارکرد ماشین است. نه آن ماشین مادی می‌تواند در کشور انقلابی، عملکرد معمول خود را انجام دهد و نه نظم و نظام انقلابی در فرهنگ و اقتصاد شکل می‌گیرد و نه آرمان‌های الهی محقق می‌شود.

پس امروزه عبارات بلندی مثل «الذین طغوا فی البلاد»، «اخربوا بلادک»، «به اُحیی بلادی و عبادی» چنین مصادیق و تطبیق‌هایی پیدا می‌کند. آن مسئولانی که با گذشت زمان از قطار انقلاب پیاده می‌شوند، در بسیاری از موارد دچار انحرافات شخصی و فردی نشده‌اند بلکه واقعیت همین ماشین است که همه را می‌ترساند. این عده می‌بینند که همه دنیا سوار بر این ماشین هستند ولی در ایران انقلابی، این ماشین به صورت کامل به رسمیت شناخته نمی‌شود و دائماً در آن دست‌کاری شده و از سوی دیگر، ماشین جدیدی نیز ساخته و ارائه نمی‌شود. یعنی در محیط مدیریت با محاسبات متداول این ماشین مأنوس می‌شوند و آثار و کارآمدی آن را در جهان می‌بینند و لذا تدریجاً انقلاب و مقام معظم رهبری را به عدم واقع‌بینی متهم می‌کنند. اما مقام معظم رهبری می‌فرماید انقلاب یک واقعیت‌هایی را ساخته است. یعنی در اوج غربت (به معنای نبود پشتوانه کارشناسی متناسب با انقلاب) تلاش کرده تا جهت‌گیری ماشین، انقلاب را به سمت اهداف دنیاپرستانه نبرد. این کار، جرأت و یقین پولادین لازم دارد. معجزات خدای متعال در این زمان این‌گونه است که همه جهان سوار بر یک ماشین هستند و به یک سمتی می‌روند اما مقام معظم رهبری بدون اینکه یک دستگاه کارشناسی برای ایشان یک ماشین جدید طراحی کند، همه این فشارها را تحمل می‌کند تا با کمک مدیران انقلابی، این ماشین را به سمت دیگری بکشانند. البته ایشان به این تصرفات اکتفا نمی‌کند و چون ناهنجاری‌های ناشی از آن را می‌بیند، سفارش ساخت ماشین جدید نیز می‌دهد که همان «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» است. اما نخبگان تکان نمی‌خورند و در چارچوب‌های تخصصی خود باقی مانده و اگر هم

بخواهند کمک کنند، سفارش ساخت ماشین جدید را به صورت نخبگانی تاویل می‌کنند. مثلاً مقداری گستره بحث عقلا را بیشتر می‌کنند تا شبهات موجود نسبت به برنامه توسعه حل شود و همه ابعاد آن امضاء گردد!

البته انگیزه‌های الهی برای قدرت اسلام که باعث پیروزی‌های بزرگی در ابتدای دهه ۶۰ شد (مانند فتح خرمشهر)، یک واقعیت بزرگ است که تمام مدیران انقلاب آن را حس کرده و همیشه از این انگیزه‌ها دفاع می‌کردند؛ اما بعداً چه اتفاقی می‌افتد که در سال ۶۸ و برای چرخاندن چرخ سازندگی، همین مدیران بحث «مانور تجمل» را جهت ایجاد انگیزه برای فعالیت‌های اقتصادی مطرح می‌کنند؟! زیرا عمیقاً وجدان می‌کنند ماشینی که جامعه را تکان می‌دهد، با سوخت تجمل و انگیزه مصرف و رفاه طراحی شده است. گرچه در اواخر جنگ نیز این انگیزه‌های الهی نتوانست سرنوشت جنگ را نهایی کند و جنگ به حالت فرسایشی درآمده و در سال، فقط می‌توانستیم یک علمیات مهم انجام دهیم. علاوه بر این، محاسبات کارشناسی در اداره کشور حاضر بوده و لذا سازمان برنامه و بودجه به سران نظام اعلام کرده بود ادامه جنگ و تأمین هزینه‌های اداره کشور ممکن نیست. یعنی انگیزه‌های الهی برای افزایش قدرت اسلام، مدیریت جنگ را به دست گرفت اما فقط در همین بخش جریان پیدا کرد و بضاعتی برای مدیریت اقتصاد نداشت تا آن را با خود هماهنگ کند. بر این اساس، یکی از دلایل مهم پذیرش قطعنامه و نوشیدن جام زهر همین بود. یعنی به نحوی تأمین نیازهای اقتصادی صورت گرفت که پولی برای تأمین هزینه‌های جنگ باقی نمی‌ماند. این در حالی است که هزینه جنگ برای ایران بسیار پایین‌تر از هزینه جنگ برای عراق بود. چون دشمن هزینه عظیمی برای تأمین سخت‌افزارهای پیچیده می‌داد اما در ایران، فقدان این سخت‌افزارها با انگیزه شهادت طلبی جبران می‌شد.

در دهه‌های بعدی نیز دوباره آثار همین مساله دیده می‌شود. وقتی دولتی بر سر کار می‌آید که به مدل اداره غربی اعتقاد ندارد و سعی می‌کند بر اساس درک وجدانی خود به شعارهای انقلاب عمل کند، یک اختلاف و شکاف عمیق در کشور ایجاد می‌شود. یعنی همانند اختلافی که در مشروطه سیاسی بین آخوند و شیخ فضل‌الله پیش آمد، در مشروطه اقتصادی نیز تکرار می‌شود. البته در اینجا نمی‌خواهیم اشخاص را با هم مقایسه کنیم بلکه دو طرز فکر مختلف، باعث آغاز اختلافات شدید از همان سال ۸۴ و ۸۵ می‌شود و آقای هاشمی رفسنجانی با مقام معظم رهبری بر سر عملکرد دولت اختلاف جدی پیدا می‌کند. البته برخی مساله را به دعوای شخصی یا مسائل فساد مالی تقلیل می‌دهند اما تمام مساله به این امور منحصر نمی‌شود. لذا مقام معظم رهبری در خطبه نماز جمعه تیر ۸۸، آقای هاشمی را از انگیزه‌های مالی و فساد اقتصادی تبرئه کردند و به صراحت گفتند که اختلاف بین آقای هاشمی و آقای رئیس‌جمهور وقت بر سر سیاست خارجی و عدالت

اجتماعی و مسائل فرهنگی و امثال آن است و بعد فرمودند: «نظر آقای رئیس جمهور به نظر بنده نزدیکتر است». روشن است که این امور، موضوعات اداره کشور و کیفیت حکمرانی است. اساساً فتنه سال ۸۸ در ریشه خود به این اختلافاتی بر می‌گردد که از سال ۸۴ و ۸۵ بر سر نحوه اداره کشور شروع شده بود. نقل است آقای هاشمی در سال ۸۵ در سفری به عتبات رفته بود و یکی از مراجع عراق به ایشان گفته بودند چه خبر است که این همه اختلاف با رهبری دارید. یعنی این اختلاف آنقدر شدید بود که خبرش در سال ۸۵ به عراق هم رسیده بود. ایشان هم در پاسخ، توضیحاتی داده بودند که آن مرجع قانع شده بود! لذا هم در دوره سازندگی و هم پس از آن، بخش بزرگی از روحانیت با ایشان همراه هستند. چرا؟ چون همان طرز فکر غالب در مشروطه سیاسی که این امور را عقلانی می‌دانست، در حوزه‌ها ریشه‌دار و دارای عقبه استدلالی و تخصصی است و در نحوه تأمین معاش و مشروطه اقتصادی، به صورت قوی‌تری از سپردن امور به کارشناسی موجود و روندهای متداول حمایت می‌کند. این اختلاف زیرخاکستر با قضایای انتخابات سال ۸۸ شعله‌ور شد و چنان شکافی ایجاد کرد که (به قول مقام معظم رهبری) کشور را به لبه پرتگاه برد.

بنابراین افتراق نخبگانی، بین مرحوم آخوند و شیخ شهید در مشروطه سیاسی، در اینجا نیز اتفاق می‌افتد و به وحدت عمومی مردم هم ضربه می‌زند. گرچه این شکاف به لطف امام حسین (ع) و حرمت عزای ایشان به نحوی التیام پیدا می‌کند اما هنوز حل نشده است. به همین دلیل، آثار تصرفات دولت عدالت در این ماشین، خود را در سالهای ۹۱ و ۹۲ نشان می‌دهد و هرج و مرج اقتصادی شدیدی ایجاد می‌کند و معیشت مردم را به نحوی تحت فشار قرار می‌دهد که مردم به کاندیدایی رای می‌دهند که بیشترین فاصله را با دولت موجود داشته باشد. لذا دوباره تفکر آقای هاشمی بر سر کار می‌آید و در ادامه برجام را پدید می‌آورد. یعنی فشار اقتصادی و مشروطه اقتصادی کار را به جایی می‌رساند که انقلاب اسلامی به عنوان پرچمدار مبارزه با تسلط کفر، باید بر سر یک میز با دشمن خود بنشیند و قراردادی را امضاء کند که به چنان مشکلاتی مبتلا بود. این اتفاقات، بسیار بزرگ است و اگر توجهی به آن نکنیم و یا تحلیل‌های صرفاً سیاسی و فردی نسبت به آن بکنیم، دوباره تکرار می‌شوند. البته امور سیاسی و فردی نیز نقش دارند اما سهم تاثیر آنها به مراتب کمتر از مسئله مدل اداره و محاسبات آن است. این ماشینی است که دارای اجزاء مختلف و انواع نشانگرهاست که هر رفتاری را بر نمی‌تابد. لذا نمی‌توانید بلافاصله با دنده چهار ماشین را به حرکت در بیاورید؛ بلکه باید تناسبات آن را رعایت کنید. اینگونه نیست که به صرف دستور، چیزی محقق شود. این نوع مدیریت مربوط به قبل از رنسانس بوده است که شاه یک دستوری را بفرماید و بلافاصله محقق شود.

لذا دولتی که با اعتقاد به شعارها و آرمان‌های انقلاب روی کار آمد و با امید به وجدان انقلابی مردم حرکت کرد، وقتی علی‌رغم فعالیت و خدمات بی‌سابقه با رأی مخالف سیزده میلیونی مواجه شد، به این نتیجه رسید که لابد ادبیات و گفتمان انقلاب ضعیفی دارد که باید آن را از طریق تغییر گفتمان جبران کرد. در حالی که این رأی سیزده میلیونی ناشی از این بود که بخش مهمی از مردم، از نخبگان جامعه تاثیر می‌پذیرند و اکثریت قاطع نخبگان حوزوی و دانشگاهی نیز دولت عدالت را بی‌توجه به کار کارشناسی و محاسبات علمی اداره کشور می‌دیدند و آن را تخطئه می‌کردند. لذا اگر دولت عدالت در کنار فعالیت های خود، این خلأ بزرگ (ناسازگاری مدل اداره با وجدان انقلابی مردم) را به موضوعی برای بحث و گفتگوی ملی تبدیل می‌کرد، می‌توانست بدنه مردم را از نخبگان مخالف جدا کند و با آراء مخالف سهمگین مواجه نشود. اما متأسفانه توجهی به این واقعیت‌ها نبود و طیف انقلابی هم به دلیل ساده‌انگاری مسائل چنین تحلیلی از قضایا نداشتند تا بتوانند مشورت فکری و علمی به دولت عدالت بدهند. لذا تغییر گفتمانی حاصل شد و امروز کار به جایی رسیده که مذاکره با امریکا توسط همان جریانی مطرح می‌شود که بزرگترین مقاومت‌ها را در مقابل امریکا نشان داد.

یعنی چه دولت سازندگی که از سوی برخی به عنوان منشأ مشکلات کشور معرفی می‌شود و چه دولت عدالت که رفتارهای مثبت قابل توجهی در کارنامه خود داشت، هر دو به یک نتیجه رسیده‌اند. این وضعیت، ناشی از خاصیت این ماشین و محاسبات است که الزامات خود را بر اکثر عناصر مسئول تحمیل می‌کند. البته آن یقین پولادین که مقام معظم رهبری دارند و به جای انفعال در برابر این ماشین، ساخت ماشین دیگری را سفارش می‌دهند، از هر کسی نمی‌توان انتظار داشت. در واقع هر شخصی نمی‌تواند ایمان و صبر و تحمل نواب عام حضرت ولی عصر (عج) را داشته باشد. لذا باید یک زبان علمی و محاسباتی برای اداره کشور بر مبنای دین و انقلاب تولید کرد و الا هم ناهنجاری‌ها شدیدتر می‌شود و هم ریزش‌های بزرگ‌تری اتفاق می‌افتد. البته روشن است که تولید زبان علمی و محاسباتی جدید، کار حوزه و دانشگاه است. اما متأسفانه حوزه و دانشگاه بر ادبیات تخصصی خود ایستادگی کرده و به دنبال اصلاح و تکامل آن نیستند؛ یعنی دانشگاهیان می‌گویند: «ما فقط به آنچه که در جهان تجربه شده و در حال اجراست، مسلط هستیم و نه احساس نیازی به ماشین جدید می‌کنیم و نه توانایی ساخت آن را داریم. اگر به دنبال راه جدیدی هستید، از مدعیان آن بخواهید» و حوزویان نیز می‌گویند: «این امور موضوعاً خارج از دین و محدوده خطابات شارع است. کار خدا و پیغمبر و فقیه که ساخت ماشین نیست. باید این امور را به عقلاء سپرد». در چنین فضایی است که انقلاب اسلامی در «اضطرار علمی» باقی می‌ماند و مجبور است بدون پشتوانه علمی با همین ماشین

دست‌کاری شده و پر از وصله و پینه به راه خود ادامه دهد و ناجوانمردانه به سیلی برای نارضایتی‌ها تبدیل شود؛ یعنی متهم به ناکارآمدی در اداره کشور و تأمین معاش مردم شود و در معرض خطرات بزرگ قرار گیرد؛ همان‌طور که شیخ فضل‌الله در آن وضعیت پیچیده به طرفداری از استبداد متهم شد و به همین دلیل، به شهادت رسید.

بدتر از این دو طیف، کسانی هستند که به اسم انقلابی‌گری و حزب‌اللهی، بیرون از میدان نشسته‌اند و به هر دو طیف ناسزا می‌دهند اما خودشان درکی از این ماشین و طرحی برای تغییر آن و یا به حرکت انداختن ماشین موجود نیز ندارند. در حالی که دولت‌سازندگی و دولت‌عدالت‌حداقل‌درکی از این ماشین یا به حرکت درآوردن آن و یا دست‌کاری در آن داشتند اما عده‌ای هستند که علی‌رغم ادعاهای بزرگ حتی نمی‌دانند باید چگونه به دکمه‌های این ماشین دست زد. فقط با شعارهای سیاسی، ذهنیت متدینین را به این سمت می‌برند که «مشکل از مسئولان است و با رسیدن امثال ما به مناصب، مسائل حل خواهد شد». وقتی تکلیف این امور تعیین نشود و هیأت‌ها و منابر و عزاداری‌ها و مساجد و نمازهای جمعه به محل تبیین فکری و آمادگی عملی برای مقابله با این مشکل تبدیل نشوند، حوادث تکان‌دهنده مشروطه سیاسی در انتظار ما خواهد بود. شیخ فضل‌الله بر دار می‌رود و آخوند خراسانی مسموم می‌شود و هر دو طیف علماء حذف می‌شوند. در مشروطه اقتصادی هم با عدم تطبیق صحیح احکام کلی بر موضوعات اداره کشور، همه مسئولان و کلیت انقلاب به ناکارآمدی در اداره کشور و تأمین معاش مردم متهم می‌شوند و نارضایتی‌ها و اغتشاشاتی مثل حوادث سال ۹۶ و ۹۸ شکل می‌گیرد و دشمن را به طمع می‌اندازد و با تصور از بین رفتن پشتوانه مردمی نظام، جرأت ریختن خون سردار قاسم سلیمانی را به خود می‌دهد. گرچه قبل از این بارها می‌توانستند این سردار بزرگ را به شهادت برسانند اما چنین کاری نکردند و جرأت این جنایت را پس از آن نارضایتی‌ها پیدا کردند.



تماس با کارشناسان:

۰۹۱۹۲۵۳۸۴۶۹ - ۰۹۱۲۶۱۸۱۲۵۸